

## نسخ حدیث، امکان و محدوده آن

علی اکبر کلاتری\*

## چکیده

بیشتر مباحث دانشمندان علوم قرآنی و حدیث، ناظر به نسخ آیات قرآنی است و از نسخ حدیث، بحث منقح و در خور توجهی به میان نیامده است؛ حال، آن که مفاد دسته‌ای از روایات شیعیه و اهل سنت، این است که حدیث نیز می‌تواند مشمول پدیده نسخ باشد. بر اساس برخی دلایل و نمونه‌های متعدد، التزام به این امر در احادیث نبوی □ جای تردید نیست، ولی پذیرش آن در احادیث ائمه □ دشوار به نظر می‌رسد.

کلید واژه‌ها: نسخ، حدیث، پیامبر □، ائمه □.

## درآمد

نسخ را در لغت، به معنای «ازاله نمودن و برطرف کردن»، «ابطال چیزی و قرار دادن چیزی به جای آن» و «تبدیل نمودن چیزی به چیز دیگر» دانسته‌اند.<sup>۱</sup> و نزدیک به همین معناست، سخن راغب که می‌نویسد: «النسخ از الة شیء بشیء یتعقبه».<sup>۲</sup> تعبیرات عالمان در تعریف اصطلاحی آن نیز تا حدودی مختلف است. برخی در تعریف آن نوشته‌اند: «رفع الحكم الشرعی بدلیل شرعی متأخر»<sup>۳</sup> برداشتن و از میان بردن حکم شرعی، به وسیله یک حکم شرعی متأخر. و نزدیک به همین تعریف است، تعبیر فخرالدین طریحی.<sup>۴</sup> برخی دیگر در بیانی کامل‌تر نوشته‌اند: «نسخ، عبارت است از برداشتن حکم شرعی به وسیله دلیل شرعی متأخر، به گونه‌ای که اگر این دلیل نبود، آن حکم، ثابت می‌ماند و دوام می‌یافت».<sup>۵</sup> به نظر می‌رسد، تعریف زیر - که توسط یکی از عالمان علوم قرآنی معاصر ارائه شده - جامع‌تر بوده و از دقت بیشتری برخوردار است:

\* استادیار دانشگاه شیراز

۱. ر.ک: القاموس المحیط، ج ۱، ص ۵۳۳؛ لسان العرب، ج ۱۴، ص ۱۲۱.
۲. مفردات الفاظ القرآن، ص ۸۰۱.
۳. النسخ و المنسوخ، ص ۶.
۴. مجمع البحرین، ج ۲، ص ۴۴۶.
۵. المحصول فی علم الاصول، ج ۲، ص ۵۷۷.

هو رفع تشریح سابق - كان یقتضی الدوام حسب ظاهره - بتشریح لاحق، بحیث لایمکن اجتماعهما معاً، اما ذاتاً، اذا كان التنافی بینهما بیئنا او بدلیل خاص من اجماع او نص صریح؛<sup>6</sup>

نسخ، عبارت است از برداشتن تشریح پیشین که به حسب ظاهر، اقتضای دوام دارد به وسیله تشریح پسین، به گونه‌ای که اجتماع میان آن دو، ممکن نباشد و این عدم امکان اجتماع، یا ذاتی است و این زمانی است که تنافی میان آن دو، آشکار باشد و یا به سبب وجود دلیل خاص از قبیل اجماع یا نص صریح است.

بر اساس تعریف‌های یاد شده، تفاوت میان دو مبحث نسخ و تعارض در باب روایات نیز روشن می‌شود؛ چرا که نسخ، در جایی مطرح است که به طور کلی حکم پیشین، با حکم پسین، رفع شود و جای خود را به آن دهد و شخص، تنها با یک حکم، سر و کار داشته باشد و در واقع، هر یک از این دو حکم، برای زمانی خاص، تشریح شده باشند و بنا بر این، تنافی میان آن دو، واقعی نباشد. بر خلاف باب تعارض، که مجتهد، برای یک موضوع در زمان واحد، با دو دلیل با مدلول‌های متنافی رو به روست؛ به گونه‌ای که علم اجمالی به دروغ بودن یکی از آنها در واقع پیدا می‌کند.<sup>7</sup>

به دیگر سخن، پس از تتبع لازم و پی بردن به ناسخ و منسوخ با دلیل یا دلایل قطعی، ضرورت عمل بر طبق منسوخ به زمان سابق و لزوم عمل بر اساس ناسخ، به زمان لاحق اختصاص می‌یابد و موضوع تنافی به کلی منتفی می‌شود. و حال آن که در باب تعارض، همواره با دو حکم متنافی رو به رو هستیم و نتیجه اعمال قواعد مربوط به این باب نیز چیزی جز مشروعیت پیدا کردن عمل بر طبق یکی از آن دو نیست و نمی‌توان همانند باب نسخ، لزوم عمل بر اساس هر یک از آن دو را به زمانی خاص اختصاص داد.

از این رو، راهکارهای ارائه شده در روایات موسوم به اخبار علاجیه، به منظور حل مشکل تنافی میان روایات نیز اختصاص به باب تعارض دارند و هیچ یک از عالمان فقه و اصول آنها را به مبحث ناسخ و منسوخ، تعمیم نداده است.

به هر حال، پیداست که هیچ یک از تعریف‌های ارائه شده در باره نسخ، به نسخ آیات قرآن اختصاص ندارد و شمول ظاهری آنها، نسخ حدیث را نیز در بر می‌گیرد. و چنان که می‌دانیم، امکان نسخ در قرآن، جای تردید نیست، بلکه در وقوع آن نیز با توجه به مورد اتفاق بودن این امر در میان مفسران و عالمان علوم قرآنی،<sup>8</sup> تردید روا نیست؛ هر چند برخی تلاش نموده‌اند که این واقعیت را انکار کنند.<sup>9</sup> آن چه مقاله حاضر دنبال می‌کند، وقوع نسخ در حدیث است که این امر نیز با توجه به دلایلی که ارائه خواهیم کرد و از دیدگاه حدیث شناسان و دانشمندان علم درایه، ممکن به نظر می‌رسد.<sup>10</sup> بلکه برخی، آن را در میان عالمان مسلمان، مورد اجماع می‌دانند؛ از جمله فخرالدین طریحی که پس از یاد

6. التمهید فی علوم القرآن، ج 2، ص 267.

7. ر.ک: فراند الاصول، ص 431؛ کفایة الاصول، ج 2، ص 376؛ الوسیط فی اصول الفقه، ج 2، ص 186.

8. ر.ک: التمهید فی علوم القرآن، ج 2، ص 283.

9. ر.ک: التبیان فی تفسیر القرآن، ج 1، ص 394؛ فقه القرآن، ج 1، ص 205.

10. درایة الحدیث، ص 72.

آوری حدیث «امر النبی □ مثل القرآن ناسخ و منسوخ»،<sup>۱۱</sup> می‌نویسد:

**هو في القرآن والحديث النبوي اجماعي من اهل الاسلام.**<sup>۱۲</sup>

سخن زیر از امام علی □ که ضمن بیان اقسام احکام الهی ایراد شده - گویای وقوع نسخ در حدیث، به سان وقوع نسخ در قرآن است:

**مثبت في الكتاب فرضه و معلوم في السنة نسخه و واجب في السنة اخذه و مرخص في الكتاب تركه ...**<sup>۱۳</sup>؛

[برخی امور] وجود آنها، در قرآن ثابت شده و حال آن که منسوخ شدن آن در سنت، معلوم است، و [برخی دیگر] عمل نمودن به آن، در سنت واجب گردیده و در قرآن، ترک کردن آن، اجازه داده شده.

ابن ابی الحدید، برای نوع نخست این عبارت، به آیه شریفه (وَاللَّاتِي يَأْتِيَنَّ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمْ فاسْتَشْهَدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِنْكُمْ فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّى يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا)<sup>۱۴</sup>، مثال می‌زند که با احادیث دلالت کننده بر رجم زنا کار در زناى محصنه، نسخ شده است و به عنوان مثال برای نوع دوم، به روزه روز عاشورا اشاره می‌کند که به گفته وی، بر اساس حدیث، واجب بوده، سپس با آیات دلالت کننده بر وجوب روزه رمضان نسخ گردیده است.<sup>۱۵</sup> فخرالدین طریحی نیز می‌نویسد:

**حدیث شهر رمضان نسخ کل صوم.**<sup>۱۶</sup>

در ضمن بحث، از روایات دیگری که به صراحت، گویای وقوع نسخ در حدیث است و نیز نمونه‌های قابل توجهی در این زمینه یاد خواهیم نمود.

### ضرورت، پیشینه و تبیین موضوع بحث

موضوع نسخ در قرآن همواره مورد توجه عالمان علوم قرآنی بوده و در باره آن، کتابها و رساله‌های فراوانی به رشته تحریر در آمده است؛ برای نمونه می‌توان در این زمینه، به کتابها و رساله‌های الناسخ و المنسوخ اشاره نمود که نویسندگان ذیل تألیف نموده‌اند:  
اسماعیل بن عبدالرحمن، معروف به سدی کبیر (م 128ق)، حسن بن علی بن فضال (م 224 ق)، ابوعبید قاسم بن سلام (م 224 ق)، احمد بن محمد بن عیسی اشعری قمی (م 250 ق)،

۱۱. الکافی، ج 1، ص 63.

۱۲. مجمع البحرین، ج 2، ص 444.

۱۳. نهج البلاغه، ص 36، خطبه 1.

۱۴. سورة نساء، آیه 15.

۱۵. شرح نهج البلاغه، ج 1، ص 122. ابن ادریس شافعی، در این زمینه می‌نویسد: «اخرنا مالک، عن هشام بن عروة، عن ابيه، عن عائشة انها قالت: كان يوم عاشورا يوما تصومه قريش في الجاهلية و كان النبي يصومه في الجاهلية، فلما قدم النبي صامه و امر بصيامه، فلما فرض رمضان كان هو القريضة و ترك يوم عاشورا، فمن شاء صامه و من شاء تركه» (اختلاف الحديث، ص 498).

۱۶. مجمع البحرین، ج 2، ص 444.

محمد بن حزم اندلسی (م 320 ق)، احمد بن محمد نحاس (م 338 ق)، هبة الله بن سلامة (م 410 ق)، محمد بن مطهر (م 728 ق)، احمد بن عبدالله بحرانی، معروف به ابن متوج (م 836 ق)، شیخ عطیه أجهوری (م 190 ق)<sup>۱۷</sup>.

با این همه، به موضوع نسخ در حدیث، بسیار کم پرداخته شده و همه جوانب آن مورد بررسی قرار نگرفته و به پرسش‌های مربوط به آن، پاسخ در خور داده نشده است؛ مانند این پرسش که آیا این نوع نسخ، به احادیث پیامبر □ اختصاص دارد یا این که می‌توان آن را به احادیث امامان □ نیز تعمیم داد؟ و مانند این پرسش که آیا لازم است ناسخ حدیث هم، مانند ناسخ آیات، قطعی الصدور باشد و یا این که خبر واحد غیر قطعی الصدور نیز برای این منظور کفایت می‌کند؟ از سوی دیگر، شمار اندکی از عالمان نیز که به بحث نسخ حدیث پرداخته‌اند، به بیان مصادیقی بسیار اندک بسنده کرده‌اند؛ امری که مانع از دستیابی پژوهشگران به آگاهی و اطمینان کافی در این زمینه است.

حاکم نیشابوری (م 405 ق) در شمار اندک عالمانی است که به این موضوع پرداخته و در کتاب *معرفة علوم الحديث* خود، بابتی زیر عنوان «ناسخ الحديث من منسوخه» گشوده و بی آن که به هیچ یک از پرسش‌های فوق پاسخ دهد، آن را، به اختصار، به پایان رسانده است. به نظر می‌رسد عمر بن احمد بن عثمان بن شاهین (م 385 ق) نخستین کسی است که این موضوع را به گونه‌ای مستقل مورد بحث قرار داده و در رساله‌ای مختصر به نام ناسخ الحدیث و منسوخه، پاره‌ای از مصادیق را، بی آن که دسته‌بندی و سامان‌دهی کافی کند، به رشته نگارش در آورده؛ مصادیقی که بسیاری از آنها نیز به لحاظ سندی و دلالتی مخدوش به نظر می‌رسند.

گفتنی است با توجه به این که در باب نسخ، پای ناسخ و منسوخ در میان است و هر یک از این دو نیز ممکن است آیه قرآن و یا حدیث باشد، می‌توان اقسام زیر را در این باب تصور نمود:

1. نسخ قرآن با قرآن، 2. نسخ قرآن با حدیث، 3. نسخ حدیث با حدیث، 4. نسخ حدیث با قرآن.

از مجموع کلمات عالمان استفاده می‌شود که امکان، بلکه وقوع همه این اقسام، بجز نوع دوم، جای تردید نیست. و این نوع را کسانی مانند ابن ادریس شافعی و احمد بن حنبل و پیروان آن دو، ممنوع شمرده، ولی دیگران جایز دانسته‌اند.<sup>۱۸</sup> سخن زیر از شیخ مفید نیز گویای مخالفت صریح وی با جواز این نوع است:

**العقول تجوز نسخ الكتاب بالكتاب و السنة بالسنة و الكتاب بالسنة و السنة بالكتاب**  
**غير أن السمع ورد بأن الله تعالى لا ينسخ كلامه بغير كلامه.<sup>۱۹</sup>**

حاصل این گفتار، آن که به حکم عقل، نسخ قرآن با قرآن، و سنت با سنت، و قرآن با سنت، و سنت با کتاب، جایز است، ولی مقتضای نقل، آن است که نسخ قرآن با سنت جایز نیست. مقصود وی از نقل، چنان که خود وی نیز تصریح می‌کند، آیه شریفه ( مَا نَنْسَخْ مِنْ

۱۷. ر. ک: التمهيد في علوم القرآن، ج 1، ص 16-40.

۱۸. ر. ک: عدة الاصول، ج 2، ص 44، 45؛ البرهان في علوم القرآن، ج 2، ص 32؛ الفريعة الى اصول الشريعة، ج 1، ص 470؛

المحلّي، ج 1، ص 72.

۱۹. التذكرة باصول الفقه، ص 43.

آیةٍ أَوْ نُتِسِبَهَا نَأَتْ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا<sup>۲۰</sup> است. نامبرده، وجه یا وجوه استدلال به این آیه را بیان نکرده، ولی شیخ طوسی، در این زمینه، به دو وجه زیر اشاره نموده است:

1. خداوند در این آیه، با فعل‌های متکلم، یعنی «نسخ» و «نأت» تعبیر کرده، یعنی از میان برداشتن یک آیه و آوردن آیه دیگر به جای آن را به خود نسبت داده است. و روشن است که سنت به خدا نسبت داده نمی‌شود.

2. هرگاه برای مثال، شخصی به شخصی دیگر بگوید: «لباسی از تو نمی‌گیرم، مگر این که بهتر از آن به تو می‌دهم»، ظاهر این سخن، آن است که چیزی که به او می‌دهد، از جنس همان است که از او گرفته است. بر این اساس، مفاد آیه مزبور نیز - که به لحاظ قالب‌بندی، شبیه این مثال است - آن خواهد بود که ناسخ و منسوخ، هر دو از جنس قرآن هستند.<sup>۲۱</sup>

به گفته شیخ، گروه یاد شده، در تثبیت مدعای خویش، به آیه (وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ)<sup>۲۲</sup> نیز استدلال کرده‌اند؛ با این توضیح که خداوند، به موجب این آیه، پیامبر □ را تبیین‌کننده آیات قرآن معرفی کرده و حال آن که اگر پیامبر □ با سخن خود، آیه قرآن را نسخ کند، لازمه‌اش آن است که آن حضرت، از بین برنده و ازاله‌کننده آیه قرآن باشد، نه تبیین‌کننده آن؛ زیرا «نسخ» ضد «بیان» است.<sup>۲۳</sup>

چنان که پیداست، این استدلال‌ها، قوت کافی ندارند. از این رو، مورد نقد کسانی واقع شده‌اند که نسخ قرآن با حدیث را ممکن می‌دانند. اینان در پاسخ استدلال نخست گفته‌اند: مفاد آیاتی مانند (وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ \* إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ)<sup>۲۴</sup>، (... إِنْ أَنْتَبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ)<sup>۲۵</sup> و (وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ \* لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ \* ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ)<sup>۲۶</sup>، آن است که پیامبر □ چیزی از خود نمی‌گوید و سخنان آن حضرت، ریشه در وحی دارد. بنا بر این، نسخ قرآن با سخن و سنت قطعی پیامبر □ به منزله نسخ قرآن با قرآن است.<sup>۲۷</sup>

استدلال دوم را نیز این گونه پاسخ داده‌اند که در مثال یاد شده، امکان دارد چیز بهتری که به جای لباس به آن شخص داده می‌شود، از جنس لباس نباشد، بلکه در هم و دینار و چیزی مانند آن باشد، که عبارت مزبور، با هر دو احتمال سازگار است.<sup>۲۸</sup>

ضعف استدلال سوم نیز روشن است؛ زیرا اگر چه به موجب آیه (وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ)، پیامبر اکرم □ بیانگر و تبیین‌کننده آیات شریف قرآن است، ولی تبیین در شکل‌ها و قالب‌های گوناگون، مانند تخصیص، تقیید و بیان ناسخ و منسوخ امکان‌پذیر است و محدود کردن آن به دو شکل نخست، خالی از وجه است. افزون بر همه این‌ها، وقوع این نوع نسخ و نمونه‌هایی که در جای خود یاد خواهیم کرد، بهترین دلیل بر امکان آن است.

۲۰. سوره بقره، آیه 106.

۲۱. ر.ک: عده الاصول، ج 2، ص 47.

۲۲. سوره نحل، آیه 44.

۲۳. ر.ک: همان، ص 43.

۲۴. سوره نجم، آیه 3.

۲۵. سوره یونس، آیه 15.

۲۶. سوره حاقه، آیه 44.

۲۷. ر.ک: المعنی، ج 1، ص 52.

۲۸. ر.ک: عده الاصول، ج 2، ص 48.

البته اهمیت فوق العاده قرآن کریم و خطیر بودن امر نسخ و سر و کار داشتن آن با بقا و رفع احکام الهی، و اقتضای احادیث مسلمی همچون «حلال محمد □ حلال الی یوم القيامة و حرامه حرام الی یوم القيامة»<sup>۲۹</sup> و نیز قابل استصحاب بودن حکم شرعی در صورت شک در بقای آن، ایجاب می‌کند نسخ آیات قرآنی را تنها با احادیثی امکان‌پذیر بدانیم که صدور آنها قطعی و غیر قابل انکار باشد. سید مرتضی، در اشاره به این نکته مهم می‌گوید:

إِنَّ السَّنَةَ الْمَقْطُوعَ بِهَا نَسَخَ الْقُرْآنَ؛<sup>۳۰</sup>

به وسیله سنت قطعی است که [آیه] قرآن نسخ می‌شود.

شیخ طوسی نیز در سخنی مشابه می‌نویسد:

إِنَّ نَسَخَ الْقُرْآنَ بِالسَّنَةِ الْمَقْطُوعَ بِهَا جَائِزٌ.<sup>۳۱</sup>

وی در موضعی دیگر، با تفصیل بیشتر و نیز با تنظیم بحث نسخ به مبحث تخصیص می‌نویسد:

إذا أُوجِبَتِ السَّنَةُ الْمَقْطُوعَ بِهَا الْعِلْمُ وَالْعَمَلُ، سَاوَتْ الْكِتَابَ فِي ذَلِكَ فَيَجِبُ جَوَازُ حَصُولِ نَسْخِهَا كَمَا يَجُوزُ أَنْ يَبِينَنَّ بِهَا وَيُخَصَّصَ بِهَا.<sup>۳۲</sup>

هرگاه سنت قطعی، ایجاب‌کننده علم و عمل باشد، [در این که می‌تواند ناسخ قرآن باشد] مساوی با قرآن است. پس باید در این صورت، نسخ قرآن به وسیله آن را جایز دانست؛ همان‌گونه که تبیین و تخصیص قرآن، به وسیله قرآن جایز است. در ادامه، به امکان راهیابی نسخ به احادیث ائمه □ پرداخته و پس از آن، با یادکرد نمونه‌هایی متنوع، به ملموس شدن بحث کمک می‌کنیم.

### امکان نسخ در احادیث ائمه □

به تصریح برخی، این‌گونه نسخ، به احادیث نبوی اختصاص دارد.<sup>۳۳</sup> بنا بر این، باید احادیث صادر شده از ائمه □ را خالی از آن دانست. ظاهر برخی روایات نیز تأیید‌کننده همین دیدگاه است؛ از جمله روایتی که بر اساس آن پیامبر اکرم □ فرمود:

إِنَّ أَحَادِيثِي يَنْسَخُ بَعْضُهَا بَعْضًا كَنَسَخِ الْقُرْآنِ؛<sup>۳۴</sup>

پاره‌ای از احادیث من، پاره‌ای دیگر از آنها را نسخ می‌کند؛ همانند نسخ قرآن.

به نقل از امام علی □ نیز آمده است:

فَإِنَّ أَمْرَ النَّبِيِّ □ مِثْلَ الْقُرْآنِ نَاسِخٌ وَ مَنْسُوخٌ وَ خَاصٌ وَ عَامٌ وَ مُحْكَمٌ وَ مُتَشَابِهٌ؛<sup>۳۵</sup>

۲۹. ابن حدیث، در منابع معتبر، با این عبارت نقل شده است: «حلال محمد حلال ابدأ الی یوم القيامة، و حرامه حرام ابدأ الی یوم القيامة» (ر.ک: الکافی، ج ۱، ص ۵۸؛ المحاسن، ج ۱، ص ۲۹۶).

۳۰. الذریعة الی اصول الشریعة، ج ۱، ص ۴۷۰.

۳۱. عدة الاصول، ج ۲، ص ۴۵.

۳۲. همان.

۳۳. ر. ک: وسائل الشیعة، ج ۱۸، ص ۷۷؛ علم الحدیث، ص ۱۵۷؛ علوم قرآنی، ص ۱۸۸.

۳۴. ناسخ الحدیث و منسوخه، ص ۳۵.

۳۵. الکافی، ج ۱، ص ۶۳.

فرمان پیامبر ﷺ همانند قرآن، مشتمل بر ناسخ و منسوخ، خاص و عام و محکم و متشابه است.

در مقابل، مفاد روایتی از امام صادق ﷺ حاکی از وجود این نوع نسخ در احادیث ائمه اهل بیت ﷺ است. بر اساس این روایت - که مرحوم کلینی آن را با سند معتبر از محمد بن مسلم نقل می‌کند - وی از آن حضرت می‌پرسد: ما بال اقوام یروون عن فلان و فلان، عن رسول الله ﷺ لایتهمون بالکذب فیجنی منکم خلافة؟ چگونه است گروهی که به دروغ‌گویی هم متهم نیستند، از فلان و فلان شخص از رسول خدا ﷺ روایت می‌کنند، ولی پس از آن، از ناحیه شما سخنی بر خلاف آن صادر می‌گردد؟ حضرت پاسخ می‌دهد:

#### إِنَّ الْحَدِيثَ يَنْسَخُ كَمَا يَنْسَخُ الْقُرْآنُ.<sup>۳۶</sup>

فعل «ینسخ» در این روایت، به هر دو صورت معلوم و مجهول، قابل خواندن است که در فرض نخست، مقصود از «الحدیث»، حدیث ائمه ﷺ و در فرض دوم مراد از آن، حدیث پیامبر ﷺ خواهد بود؛ ولی به هر حال، نتیجه هر دو فرض آن است که احادیث ائمه ﷺ می‌توانند ناسخ احادیث پیامبر ﷺ باشد.

در میان عالمان اصول، آیه‌الله نایینی، التزام به امکان نسخ پس از پیامبر ﷺ را به طور خلاصه، خالی از محذور دانسته است؛ گر چه بر اساس گفته وی وقوع این امر، دشوار به نظر می‌رسد.<sup>۳۷</sup>

محقق مزبور، به بیان علت یا علل دشوار بودن این امر نپرداخته است، ولی چنان که برخی دیگر از اصولیان اشاره کرده‌اند،<sup>۳۸</sup> باید راز این دشواری را در اجماع امت اسلامی بر اختصاص داشتن نسخ به زمان پیامبر ﷺ دانست.

چنان که از عبارات‌های این عالمان و مثال‌های مذکور در توضیحاتشان استفاده می‌شود، بحث آنان در موارد خاصی است که پس از صدور عموماًت و سپری شدن مدتی از زمان عمل به آنها وارد شود؛ مانند حدیث «لا ترث النساء من عفار الدور شیئاً»<sup>۳۹</sup> زنان، هیچ ارثی از زمین منازل نمی‌برند». از امام صادق ﷺ نسبت به احادیثی که به اقتضای شمول و عمومیت آنها، زنان از همه ترکه میت ارث می‌برند. در این گونه موارد، افزون بر مشکل مخالفت با اجماع، ملتزم شدن به ناسخ بودن احادیث ائمه ﷺ با این مشکل مواجه است که شمار قابل توجهی از این احادیث، خاص هستند، و لازمه ناسخ دانستن همه آنها این است که بسیاری از احکام صادر شده از پیامبر ﷺ را منسوخ بدانیم؛ امری که خلاف واقع است و کسی به آن گردن نمی‌نهد.<sup>۴۰</sup>

از سوی دیگر، اگر بخواهیم این گونه احادیث را تخصیص زننده عموماًت قرآنی یا عموماًت رسیده از پیامبر ﷺ بدانیم، با مشکل تأخیر بیان از وقت حاجت رو به رو می‌شویم و این روند، به تصریح برخی، قبیح و ناپسند است؛<sup>۴۱</sup> ولی می‌توان گفت که گاهی مقتضای

۳۶. وسائل الشیعة، ج ۱۸، ص ۷۷.

۳۷. ر.ک: اجود التقريرات، ج ۱، ص ۵۰۸.

۳۸. ر.ک: المحصول فی علم الاصول، ج ۲، ص ۵۸۳؛ الوسيط فی اصول الفقه، ج ۱، ص ۲۲۲.

۳۹. وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص ۵۱۹.

۴۰. ر.ک: محاضرات فی اصول الفقه، ج ۵، ص ۳۱۹.

۴۱. ر.ک: همان.

مصلحت، آن است که احکام الهی، به طور تدریجی و متناسب با استعداد و ظرفیت امت اسلامی، صادر شوند؛ به این معنا که همه احکام و تکالیف الهی، توسط شخص پیامبر ﷺ و در زمان حیات ایشان، تشریح گردد، ولی بیان پاره‌ای از آنها و یا ذکر تبصره و تبیین برخی از آنها، به زمان ائمه ﷺ و اقدام ایشان موکول شود. چنین نیست که تأخیر بیان از وقت حاجت همانند ظلم، دارای قبح ثابت و ذاتی باشد و در همه حال ناپسند محسوب گردد؛ بلکه باید آن را مانند دروغ گفتن دانست که فقط اقتضای قبح دارد و می‌توان در برخی موارد و به اقتضای مصالح مهم‌تر، آن را نیکو شمرد. تأخیر بیان از وقت حاجت نیز، گرچه اقتضای قبح دارد و چه بسا موجب شود که برخی از آحاد جامعه اسلامی به رنج و سختی بیفتند یا برخی مصالح از آنان فوت گردد و یا گرفتار پاره‌ای مفاسد شوند، ولی چنان چه این امر، تأمین‌کننده مصلحت مهم‌تر و در بردارنده منافع بیش‌تر باشد، خالی از هرگونه محذور است. بنا بر این، بر خلاف ناسخ دانستن این دسته از روایات - که با مشکلاتی چند مواجه بود - مخصص دانستن آنها نسبت به عموم‌های قرآنی یا نبوی خالی از محذور است.

البته این نگرش در مواردی صادق است که دلیل قرآنی یا نبوی عام و دلیل رسیده از ائمه ﷺ خاص باشد، ولی چنانچه میان آن دو، تنافی و تباین کلی برقرار باشد، چاره‌ای جز ناسخ دانستن دلیل لاحق نسبت به دلیل سابق باقی نمی‌ماند و این سخن، در تنافی با اجماع یاد شده، مبنی بر اختصاص داشتن نسخ به زمان پیامبر ﷺ نیست؛ زیرا چنان که برخی از عالمان هم یاد آور شده‌اند،<sup>۴۲</sup> نقش چنین حدیثی از ائمه ﷺ چیزی جز کشف کردن از وقوع نسخ در دوران حیات پیامبر ﷺ و موکول شدن ابراز آن به دوران جانشینان آن حضرت نیست، ولی شایان ذکر آن که وجود چنین احادیثی بسیار نادر، بلکه نایاب به نظر می‌رسد و با وجود جستجوی فراوان، به هیچ نمونه‌ای از آن بر نخوردیم. نمونه‌هایی که در ادامه بحث یاد خواهیم نمود، نیز همگی در محدوده احادیث نبوی است.

### نمونه‌ها

۱. بر اساس روایتی که شیخ طوسی، با سند خود از زراره، و او از امام باقر ﷺ نقل می‌کند: روزی عمر بن خطاب، صحابیان پیامبر ﷺ، از جمله علی ﷺ را جمع نمود و از آنان پرسید: دیدگاه شما در باره مسح بر روی کفش [به هنگام وضو] چیست؟ مغیره بن شعبه برخاست و گفت: من دیدم رسول خدا ﷺ بر روی کفش مسح نمود. در این هنگام، علی ﷺ فرمود: آیا این کار را پیش از فرود آمدن سوره مائده انجام دادی یا پس از آن؟ و چون مغیره ابراز بی‌اطلاعی کرد، حضرت فرمود: «سَبَقَ الْكِتَابُ الْخَفِينِ»؛ سوره مائده، دو یا سه ماه پیش از وفات پیامبر ﷺ فرود آمد.<sup>۴۳</sup>

۴۲. مانند شیخ حرّ عاملی که پس از نقل حدیث پیشین از محمد بن مسلم می‌نویسد: «هذا مخصوص بحديث الرسول ﷺ، فيكون حديث الائمة ﷺ كاشفاً عن الناسخ» (وسائل الشيعية، ص 18، ص 77).

۴۳. تهذيب الاحكام، ج 1، ص 36. متن حدیث چنین است: «روي زرارة، عن ابي جعفر ﷺ قال: سمعته يقول: جمع عمر بن الخطاب اصحاب النبي ﷺ و فيهم علي ﷺ فقال: ما تقولون في المسح علي الخفين؟ فقام المغيرة بن شعبه، فقال: رأيت رسول الله ﷺ يمسح علي الخفين. فقال علي ﷺ: قبل المائدة او بعدها؟ فقال: لا ادري. فقال ﷺ: سبق الكتاب الخفين، انما نزلت المائدة قبل أن يقبض بشهرين او ثلاثة.»

مقصود حضرت آن است که آیه 6 از سوره مائده - که ضمن آیات این سوره نازل شده و بر اساس آن، مسح بر پاها در هنگام وضو لازم شمرده شده - نسخ کننده سنت نبوی است که بر اساس آن، مسح بر کفش‌ها نیز جایز است. شیخ صدوق، همین مضمون را به گونه‌ای دیگر نقل می‌کند و می‌نویسد:

روي أن رسول الله ﷺ توضأ ثم مسح على نعليه، فقال له المغيرة: أنسيت يا رسول الله؟ فقال: له، بل أنت نسيت، هكذا أمرني ربي.<sup>۴۴</sup>

نسخ شدن حکم مزبور، به وسیله آیه وضو، در میان اهل سنت نیز مطرح و تا حدودی مشهور است. در تفسیر قرطبی آمده است:

ان المسح على الخفين منسوخ بآية الوضوء.<sup>۴۵</sup>

ابن رشد نیز پس از اشاره به روایاتی که به موجب آنها، مسح بر خفین جایز بوده است، می‌نویسد:

أن آية الوضوء ناسخة لتلك الآثار و هو مذهب ابن عباس؛<sup>۴۶</sup>

آیه وضو نسخ کننده آن روایات است و نظر ابن عباس نیز همین است.

در این زمینه، بحث‌های دیگری نیز مطرح است که می‌توان از طریق منابع فقهی پی‌جویی کرد.<sup>۴۷</sup>

2. ابن ادریس شافعی، پس از نقل این سخن از سهل بن سعد - که در صدر اسلام، به موجب حدیث «الماء من الماء»، غسل جنابت، در صورت خروج منی، واجب بوده است و سپس این حکم کنار نهاده شده و به جای آن، انجام غسل در صورت دخول به مقدار ختنه‌گاه واجب گردیده، می‌نویسد:

حدیث «الماء من الماء» گرچه سند قابل قبولی دارد. ولی از نظر ما منسوخ است با حدیثی که به موجب آن، غسل در صورت دخول به مقدار ختنه‌گاه واجب است.<sup>۴۸</sup>

شیخ طوسی در اشاره به همین امر می‌نویسد:

چون صحابه پیامبر ﷺ در مورد این که آیا دخول به مقدار ختنه‌گاه، موجب غسل می‌شود یا خیر، اختلاف نمودند و برخی از آنان که این عمل را موجب غسل نمی‌دانستند، به حدیث «الماء من الماء» استناد نمودند و گروهی دیگر از ایشان ابراز داشتند: این حدیث، منسوخ شده است.<sup>۴۹</sup>

۴۴. وسائل الشیعة، ج 1، ص 460.

۴۵. الجامع لاحکام القرآن، ج 6، ص 93.

۴۶. بدایة المجتهد، ج 1، ص 19، نیز در همین زمینه، ر.ک: بدائع الصنائع، ج 1، ص 8.

۴۷. برای این منظور، مطالعه کتاب المسح فی وضوء الرسول ﷺ تألیف محمدحسن آمدی، صفحات 132 به بعد سودمند است.

۴۸. اختلاف الحدیث، ص 495.

۴۹. تهذیب الاحکام، ج 1، ص 84.

3. صاحب بحار الانوار، پس از نقل این حدیث از سلیمان بن خالد که گفت: «از امام صادق  $\square$  پرسیدم: آیا پس از صرف غذا یا نوشیدن شیر، وضو گرفته شود؟ حضرت فرمود: خیر»،<sup>۵۰</sup> می‌نویسد:

مدلول حدیث، آن است که وضوی انسان با خوردن چیزی که حرارت آتش بدان رسیده، باطل نمی‌شود و می‌توان این حدیث را دلیل بر رد برخی از اهل سنت دانست که گفته‌اند این عمل، موجب شکستن وضو می‌شود و برای این منظور به روایتی از ابوهریره استدلال کرده‌اند که به موجب آن پیامبر  $\square$  فرمود: «توضوا مما مسته النار...». برخی دیگر از اهل سنت گفته‌اند: این حدیث ابوهریره، از نظر عموم اهل علم، منسوخ است.<sup>۵۱</sup>

حاکم نیشابوری نیز به این نکته اشاره می‌کند که حدیث «توضوا مما غیرت النار» از پیامبر  $\square$  با حدیث دیگری از جابر، مبنی بر این که «آن حضرت، پس از خوردن غذایی که حرارت آتش بدان رسیده بود، وضو نگرفت»، نسخ شده است.<sup>۵۲</sup>

4. شهید اول، ضمن احکام مربوط به مساجد می‌نویسد:

ورود به مساجد برای هیچ یک از مشرکان جایز نیست، به طور مطلق و چنانچه از سوی شخص مسلمان، اذن ورود دریافت نماید، این اذن، فاقد اعتبار است؛ زیرا مانع ورود کافر نجاست اوست و دلیل بر نجاست وی، آیه قرآن است. و این سخن پیامبر  $\square$  که: «هر کس وارد مسجد شود، ایمن خواهد بود»<sup>۵۳</sup>، با آیه مزبور نسخ شده است.<sup>۵۴</sup>

مقصود شهید آن است که آیه (إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ...) <sup>۵۵</sup> به گونه مطلق، یعنی اعم از این که مسلمانان به مشرکان، اذن ورود بدهند یا خیر، بر ممنوعیت ورود آنان به مسجد دلالت می‌کند.

البته پیداست که می‌توان بر مبنای قواعد علم اصول آیه فوق را مخصص حدیث مزبور نیز دانست و می‌دانیم چنان چه مورد، از موارد دوران بین نسخ و تخصیص باشد، تخصیص، رجحان خواهد داشت؛ زیرا امری است رایج و فراوان و سهل المؤمنه، بر خلاف نسخ که به ندرت یافت می‌شود و تحقق آن، نیازمند دلایل قطعی است.

5. به گفته برخی از فقیهان اهل سنت، در آغاز اسلام، شخص مسافر، بین روزه گرفتن و افطار نمودن مخیر بوده است، ولی پس از مدتی این حکم، با حدیثی از ابن عباس نسخ شده است. در این حدیث می‌خوانیم:

۵۰. سألت ابا عبد الله  $\square$ : هل يتوضأ من الطعام أو شرب اللبن؟ قال: لا.

۵۱. بحار الانوار، ج 77، ص 224.

۵۲. معرفة علوم الحديث، ص 85.

۵۳. من دخل المسجد فهو آمن.

۵۴. تكوير الشيعة، ص 158.

۵۵. سورة توبه، آیه 28.

خرج النبي ﷺ عام الفتح في رمضان فلما بلغ الكديد، أفطر الى آخر الشهر، فقيل:  
ان من الناس من صام، فقال مرتين: اولئك العصاة؛<sup>۵۶</sup>

پیامبر ﷺ در سال فتح مکه، از شهر بیرون رفت و چون به دشت رسید، روزه خود را  
افطار نمود و این وضعیت تا پایان ماه ادامه یافت. در این اثنا، به حضرت گزارش  
رسید که برخی از مردم روزه گرفته‌اند و ایشان دو بار فرمود: اینان، عصیان‌گرند.

در صورت صحیح بودن سند این خبر، می‌توان آن را دلیل بر این امر دانست که عمل  
معصوم هم می‌تواند ناسخ حدیث باشد. نمونه بعدی نیز از همین قبیل است.  
6. بر اساس نقل برخی از محدثان از جمله شیخ صدوق، رسول خدا ﷺ فرمود:

أفطر الحاجم والمحجوم؛<sup>۵۷</sup>

حجامت کننده و حجامت شونده، با این کار، روزه خود را باطل می‌کنند.

آنها نوشته‌اند این حدیث، با حدیث «احتجم رسول الله و هو صائم»<sup>۵۸</sup> رسول خدا، در حالی  
که روزه‌دار بود، حجامت نمود، نسخ شده است.<sup>۵۹</sup>

البته این سخن، آن‌گاه پذیرفتنی است که به لحاظ تاریخی ثابت شود، حجامت رسول  
خدا ﷺ در ماه رمضان، پس از صدور حدیث «أفطر الحاجم والمحجوم» بوده است؛ چنان که  
برخی نوشته‌اند صدور این حدیث، در سال هشتم و حجامت پیامبر ﷺ در سال دهم بوده  
است.<sup>۶۰</sup>

گفتنی است با وجود این، گاهی به روایاتی برمی‌خوریم که به موجب آنها، حجامت در  
ماه رمضان، مورد نهی است، ولی فقیهان، این دسته از روایات را بر کراهت حمل  
کرده‌اند.<sup>۶۱</sup>

7. به نوشته این قتیبه، بر اساس دسته‌ای از روایات، رسول خدا ﷺ نماز ظهر و عصر و  
نیز نماز مغرب و عشا را با هم خواند و بین آن دو جمع نمود؛ در حالی که در مدینه به سر  
می‌برد و از امنیت برخوردار بود.

وی می‌افزاید که فقیهان (اهل سنت) به این روایات، به سبب این که منسوخ شده‌اند،  
عمل نکرده و بر طبق آنها فتوا نداده‌اند. البته وی، این احتمال را هم منتفی نمی‌داند که  
وجود ضرورت یا اموری مانند باریدن باران، سبب این کار شده باشد.<sup>۶۲</sup>

8. نیز به گفته وی، بر اساس برخی روایات معتبر، می‌توان هنگام وضو، بر عمامه یا  
روسری مسح نمود، ولی فقیهان به علت نسخ شدن این روایات، به آنها عمل نکرده‌اند.<sup>۶۳</sup>

۵۶. الصراط المستقیم، ج 3، ص 287.

۵۷. معانی الاخیار، ص 319.

۵۸. الاستبصار، ج 2، ص 90.

۵۹. درایة الحدیث، ص 73.

۶۰. همان.

۶۱. ر.ک: جواهر الکلام، ج 16، ص 318.

۶۲. تاویل مختلف الحدیث، ص 242.

۶۳. همان، ص 243.

9. به نوشته حاکم نیشابوری، این حدیث از پیامبر ﷺ که فرمود: «**لَا تَنْتَفِعُوا مِنَ الْمَيْتَةِ بِأَهَابٍ وَلَا عَصَبٍ**؛ از پوست و پی مردار، استفاده نکنید»، با حدیث زیر که ناقل آن ابن عباس است، نسخ شده است:

**ان رسول الله ﷺ مرّ بشاة ميتة فقال: هلا استمتع بجلدها، قالوا: يا رسول الله! انها ميتة، فقال: انما حرم اكلها؛**<sup>۶۴</sup>

رسول خدا ﷺ به همراه برخی اصحاب، به لاشه گوسفندی برخورد نمود. پس به آنان فرمود: چرا از پوست این حیوان استفاده نمی کنید؟ عرض کردند: ای رسول خدا، چون مردار است. پیامبر ﷺ ابراز داشت: آن چه حرام است، خوردن آن است [، نه دیگر استفاده ها].

گفتنی است که با فرض معتبر بودن این دو روایت، آن گاه می توان از وقوع نسخ در آنها سخن گفت که ثابت شود حدیث دوم، پس از حدیث نخست، صادر شده است. نیز شایان ذکر است که گاهی ممکن است ناسخ و منسوخ در گفتاری واحد و یکجا صادر شوند؛ مانند دو نمونه زیر:

10. به نقل از پیامبر گرامی اسلام ﷺ آمده است:

**نهیتکم عن زیارة القبور فزورها؛**<sup>۶۵</sup>

پیش از این، شما را از زیارت قبور نهی می کردم، [ولی هم اکنون این نهی را برداشتم]. پس به زیارت آنها بروید.

11. نیز به نقل از آن حضرت می خوانیم:

**نهیتکم عن اخراج لحوم الاضاحي من مني، بعد ثلاث اولا فكلوا و انخروا؛**<sup>۶۶</sup>

پیش از این شما را از بیرون بردن گوشت های قربانی از منی پس از گذشت سه روز، نهی می کردم، ولی از حالا می توانید، پس از گذشت سه روز نیز، آنها را بیرون برده و بخورید و ذخیره نمایید.

12. قطب راوندی، پس از اشاره به روایاتی که بر اساس مفاد آنها، قاضی و حاکم مسلمان، بین داوری کردن میان اهل کتاب و ترک این کار، مخیر است، می نویسد:  
به گفته حسن، این روایات، با آیه ( **وَأَنَّ أَحْكَمَ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ** )<sup>۶۷</sup> نسخ شده است؛ زیرا این آیه، قضاوت میان آنها را بر اساس قسط و عدالت واجب و متعین نموده است.<sup>۶۸</sup>

## نتیجه

گرچه ممکن است برخی از احادیث یاد شده، به لحاظ سندی و یا از جهت دلالتی، مورد

۶۴. معرفة علوم الحديث، ص 85.

۶۵. ر.ک: علل الشرايع، ج 2، ص 439؛ شرح اصول الكافي، ج 2، ص 318؛ مستدرک الوسائل، ج 2، ص 364.

۶۶. علل الشرايع، ج 2، ص 439.

۶۷. سورة مائدة، آیه 49.

۶۸. فقه القرآن، ج 2، ص 16.

اشکال و پذیرای نقد باشد، ولی برداشت کلی از مجموع آنها و نیز مقتضای اطلاق و شمولی که در تعریف اصطلاحی نسخ به چشم می‌خورد، این است که حدیث نیز می‌تواند همانند آیه، ناسخ یا منسوخ واقع شود و وقوع پدیده نسخ در احادیث نبوی □ جای تردید نیست و چنان که دیدیم، نمونه‌های یاد شده نیز همگی در این محدوده قرار دارند.

ولی باید گفت که وقوع نسخ در روایات ائمه □، گرچه توسط برخی روایات معتبر و برخوردار از مدلول روشن حمایت می‌شود، ولی این امر، در بسیاری از موارد، با مشکلاتی چند رو به رو است؛ زیرا از یک سو، با ادعای اجماع بر اختصاص داشتن نسخ به زمان پیامبر □ در تنافی است و از سوی دیگر، نسبت بسیاری از این روایات با روایات صادر شده از پیامبر □ نسبت خاص به عام است و چون صدور این روایات از ائمه □، پس از گذشت مدتی از زمان عمل به عام‌های مربوط به آن است، لازمه مخصص دانستن آنها، گردن نهادن به جواز تأخیر بیان از وقت حاجت است، و از سویی، لازمه ناسخ دانستن آنها نیز آن است که بسیاری از احکام اسلام را منسوخ بدانیم و این چیزی است که نمی‌توان به آن ملتزم شد.

ولی چون مشکل تأخیر بیان از وقت حاجت، با توجه به مصالحی که گاه در آن وجود دارد، قابل رفع است، و نیز به لحاظ این که بر خلاف تخصیص - که سهل الوقوع بوده و موارد آن فراوان است - نسخ، پدیده‌ای است نادر و التزام به آن، بدون تکیه بر دلایل قطعی، امکان‌پذیر نیست. با توجه به همه این امور، مخصص دانستن این دسته از روایات ائمه □، اولی به نظر می‌رسد، و در مورد احادیثی که در تباین با احادیث نبوی □ هستند نیز می‌توان ناسخ بودن آنها را به این معنا دانست که اصل نسخ، در زمان پیامبر □ و توسط آن حضرت انجام شده و روایات ائمه □ نقشی جز کاشفیت از وقوع نسخ در زمان آن حضرت ندارد، ولی آن چه به حل این مشکل کمک می‌کند، آن است که با وجود تبعی که صورت گرفت، به هیچ نمونه عملی در این زمینه برخوردیم.

### کتابنامه

- *اجود التقریرات*، سید ابوالقاسم خویی (تقریرات آیه الله نایینی)، قم: مکتبه المصطفوی، [بی‌تا].

- *اختلاف الحدیث*، محمدبن ادريس شافعی، بی‌جا، بی‌تا.

- *الاستبصار فیما اختلف فيه الاخبار*، محمدبن حسن طوسی، تهران: دارالکتب الاسلامیه، 1390 ق.

- *بحار الانوار*، محمد باقر مجلسی، بیروت: دار احیاء التراث العربی، 1406 ق.

- *بدائع الصنائع*، ابوبکر بن مسعود کاشانی، پاکستان: المکتبه الحبیبه، 1409 ق.

- *بدایة المجتهد و نهایة المقتصد*، ابن رشد الحفید، بیروت: دار الفکر، 1415 ق.

- *البرهان فی علوم القرآن*، بدرالدین زرکشی، قاهره: دار احیاء الکتب العربیه، 1376 ق.

- *تأویل مختلف الحدیث*، ابن قتیبه، بیروت: دار الکتب العلمیه، [بی‌تا].

- *التبیین فی تفسیر القرآن*، محمد بن حسن طوسی، بیروت: دار احیاء التراث العربی، [بی‌تا].

- *التذکره باصول الفقه*، محمدبن محمدبن نعمان، مفید، چاپ دوم، بیروت، دارالمفید، 1414 ق.

- *التمهید فی علوم القرآن*، محمد هادی معرفت، قم: مؤسسه التمهید، 1428 ق.

- *تهذیب الاحکام*، محمد بن حسن طوسی، تهران: دارالکتب الاسلامیه، 1365.

- الجامع لاحكام القرآن، محمد بن احمد قرطبي، بيروت: مؤسسة التاريخ العربي، 1405ق.
- جواهر الكلام، محمد حسن نجفي، تهران: دارالكتب الاسلاميه، 1367.
- دراية الحديث، كاظم مدير شانهچي، قم: نشر اسلامي، 1363.
- الذريعة الي اصول الشريعة، سيدمرتضى، تحقيق: ابوالقاسم گرجي، تهران: انتشارات دانشگاه تهران [بى تا].
- ذكرى الشيعة، شهيد اول، چاپ سنگي، بى جا، 1272ق.
- شرح اصول الكافي، محمد صالح مازندراني، بى جا، [بى تا].
- شرح نهج البلاغه، عبدالحميد بن ابى الحديد، قم: كتابخانه آيةالله مرعشى نجفى، 1404ق.
- الصراط المستقيم، على بن يونس نباطى بياضى، نجف: مطبعة الحيدريه، 1384ق.
- عدة الاصول، محمد بن حسن طوسى، تحقيق: محمد مهدى نجف، قم: مؤسسة آل البيت، [بى تا].
- علل الشرايع، صدوق، نجف: المطبعة الحيدرية، 1386ق.
- علوم قرآنى، محمد هادى معرفت، قم: مؤسسة التمهيد، 1379.
- علم الحديث، كاظم مدير شانهچي، قم: نشر اسلامي، 1363.
- فرائد الاصول، مرتضى انصارى، چاپ سنگي، قم: مؤسسه اسماعيليان، [بى تا]
- فقه القرآن، قطب الدين راوندى، قم: كتابخانه آيةالله مرعشى، 1405ق.
- القاموس المحيط، مجدالدين فيروزآبادى، داراحياء التراث العربى، 1412ق.
- الكافي، محمدبن يعقوب كلينى، تهران: دارالكتب الاسلاميه، 1365.
- كفاية الاصول، محمد كاظم خراسانى، تهران: المكتبة العلمية الاسلاميه، 1364.
- لسان العرب، ابن منظور، ، بيروت: داراحياء التراث العربى، 1416ق.
- مجمع البحرين، فخرالدين طريحي، تهران: المكتبة المرتضوية لاحياء الآثار الجعفريه، [بى تا].
- المحاسن، احمد بن محمد بن خالد برقى، قم: دارالكتب الاسلاميه، 1371ق.
- محاضرات في اصول الفقه، سيد ابوالقاسم خويى، قم: دارالهادى للمطبوعات، 1410ق.
- المحصول في علم الاصول، جعفر سبحانى، قم: مؤسسة امام صادق □، 1419ق.
- المحلى، ابن حزم اندلسى، بيروت: دارالفكر، [بى تا].
- مستدرک الوسائل، حسين نوري، قم: مؤسسه آل البيت □، 1408ق.
- المسح في وضوء الرسول □، محمد حسن آمدى، نشر امين، 1420ق.
- معاني الاخبار، صدوق، قم: نشر اسلامي، 1361.
- معرفة علوم الحديث، محمد بن عبدالله حاكم نيشابورى، بيروت: دارالافاق الجديدة، 1400ق.
- مفردات الفاظ القرآن، راغب اصفهانى، بيروت: دار الساميه، 1412ق.
- ناسخ الحديث و منسوخه، عمر بن احمد بن شاهين، مكتبة المنار، 1408ق.
- نهج البلاغه، سيد رضى، ترجمه، فيض الاسلام، تهران: مؤسسه چاپ و نشر تأليفات فيض الاسلام، 1379.
- وسائل الشيعة، محمد حسن حرّ عاملى، بيروت: داراحياء التراث العربى، [بى تا].
- الوسيط في اصول الفقه، جعفر سبحانى، قم: مؤسسه امام صادق □، 1429ق.